

مهندسی اجتماعی ناموفق آمریکا در منطقه



[حسین امیر عبداللہیان]

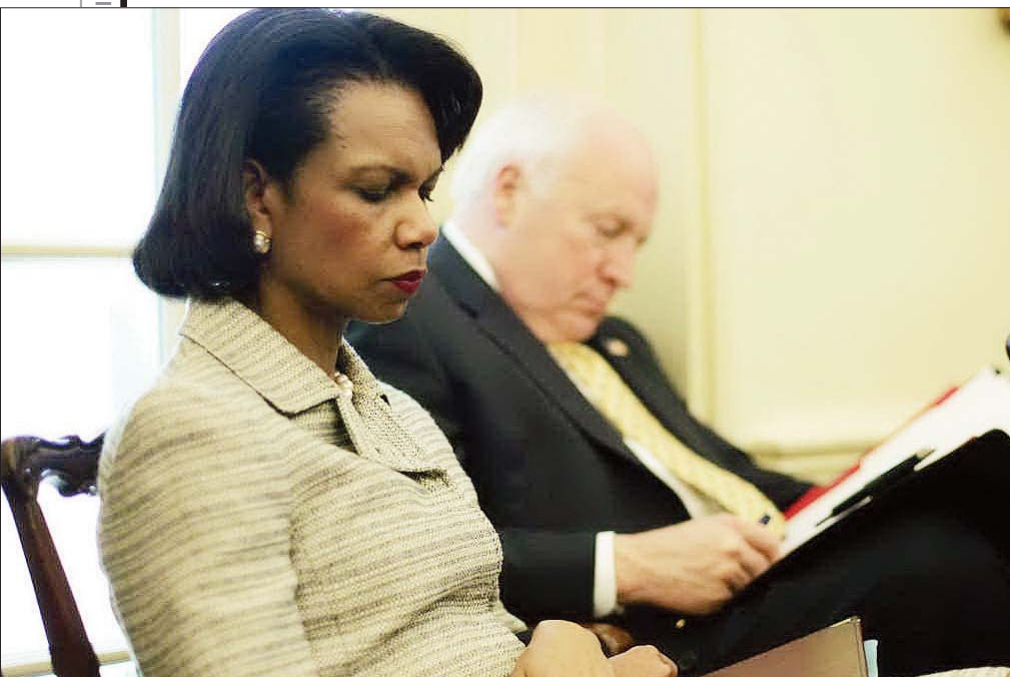
«اسطوره امپراتوری» و «مهندسی اجتماعی» ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه به کجا انجامید؟ این نوشتار در تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش با بهره‌گیری از دیدگاه‌های متغیر و متعارض نظریه‌پردازان معاصر روابط بین‌الملل در آمریکا می‌باشد.

در آغاز یادآوری این نکته ضروری است که اهداف بلند مدت و پایدار آمریکا در منطقه شامل طیفی از موضوعات مختلف و مرتبط می‌باشد؛ مانند، تأمین امنیت خطوط انرژی و اطمینان یافتن از جریان عادی شریان‌های نفتی، حفظ و احیای رژیم صهیونیستی در تمامی ابعاد سیاسی، امنیتی و اقتصادی، حمایت از متحدان منطقه‌ای و جلوگیری از قدرت گرفتن جریان‌های معارض با سیاست سلطه آمریکا.

با قدرت گرفتن نومحافظه کاران در کاخ سفید و حادثه ۱۱ سپتامبر، موضوعات جدیدی مانند مبارزه با تروریسم؛ دکترین حمله پیشدستانه و در رأس آن تغییر در ساختار سیاسی منطقه با راهبرد «دموکراسی‌سازی» در قالب طرح «به اصطلاح خاورمیانه بزرگ» به دستور کار منطقه‌ای آمریکا اضافه گردید. هانتینگتون استاد دانشگاه «هاروارد» و صاحب نظریه معروف «برخورد تمدن‌ها» در مقاله‌ای تحت عنوان «اسطوره امپراتوری» می‌نویسد: «نومحافظه کاران می‌گویند که باید برویم و جهان را اصلاح کنیم، دموکراسی و حقوق بشر را بهبود بخشیم و آن را از بنیان مطابق با نسخه آمریکایی دوباره شکل دهیم. آنان از مفهوم غلط امپراتوری آمریکا استفاده می‌کنند در حالیکه سخن من این است که امپراتوری‌ای برای آمریکا وجود ندارد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد قدرت ایالات متحده به شدت افول کرد. عوام می‌گویند آمریکا تنها ابرقدرت موجود است و هرآنچه اراده کند می‌تواند انجام دهد، اما من می‌گویم مسئله به این سادگی نیست، زیرا تنها آن هنگام می‌توانید اقتدار و نفوذ خود را بر دیگر کشورها اعمال کنید که در صورت نیاز به آنها، بتوانید موافقت‌شان را جلب نمایید. هم اکنون مانند دوران جنگ سرد کشورها به هیچ روی نیاز ندارند که آمریکا امنیت آنها را تأمین کند، اگر روند کنونی، باور ما را به اسطوره امپراتوری آمریکا اصلاح نکند، ما در راهی گام بر می‌داریم که عراق تنها نخستین حلقه از سلسله پیامدهای مصیبت بار

آن است... باید بپذیریم که آمریکا نمی‌تواند همه چیز را دیکته کند، از این رو به همکاری برخی از قدرت‌های عمده منطقه‌ای (شامل آلمان و فرانسه در اروپا، جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس، چین، روسیه، هند، برزیل، اندونزی و احتمالاً آفریقای جنوبی و...) نیازمند است تا در مسائل جهانی بتواند به اهدافش دست یابد.

فرانسیس فوکویاما نظریه‌پرداز جریان نومحافظه کار آمریکا و استاد اقتصاد سیاسی بین‌الملل دانشگاه جانز هاپکینز می‌گوید: «در سیاست خارجی بوش سه اشتباه اساسی وجود دارد: اول - اتحاد روش مهندسی اجتماعی به صورت صدور دموکراسی، بخصوص در خاورمیانه، دوم - عدم توجه به ضرورت وجود مشروعیت بین‌الملل، سوم - پیروی از راهبرد اسرائیل در منطقه خاورمیانه شامل بی‌اعتنایی به سازمان‌های عربی بین‌المللی و رویکرد تهاجمی نظامی و تمسیم آن به نقش آمریکا در جهان. باید بپذیریم بوش با این دیدگاه در جنگ با عراق، مرتکب اشتباهاتی شده، اگر آمریکا نمی‌تواند قفر را در واشنگتن ریشه کن کند یا نمره امتحانات دانش‌آموزان را بهبود بخشد، چگونه انتظار دارد در بخشی از جهان، دموکراسی برقرار کند. با وجودی که من بیش از بسیاری از افراد با این عقیده شناخته شده‌ام که پیکان تاریخ به سوی دموکراسی است، اما هرگز اعتقاد نداشته‌ام که دموکراسی را می‌توان همه جا و صرفاً از طریق اراده سیاسی ایجاد کرد... ساختن عراقی دموکراتیک نیز کاری از آن‌چنان پیچیده است که تقریباً غیر قابل مدیریت است، بخشی به ساختار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی عراق باز می‌گردد و بخش دیگر به آمریکا مربوط می‌شود. آمریکا در خلال فتح فیلیپین در سال ۱۸۹۹ و اشغال فعلی افغانستان و عراق در ۱۸ طرح ملت‌سازی درگیر بوده است که



فراوان بشری و مادی همراه بوده است.

با در نظر آوردن آنچه اکنون در لبنان و فلسطین و افغانستان می‌گذرد، تنها در مورد عراق می‌توان گفت خسارات مالی آمریکا شامل صدها میلیارد دلار، خسارات جانی شامل کشته و زخمی شدن هزاران آمریکایی (و سایر نیروی‌های اشغالگر) و ابتلای ده‌ها هزار سرباز و خانواده‌های آنان به بیماری‌های شدید روحی و روانی و در مورد عراق کشته و زخمی شدن بیش از ۲/۵ میلیون شهروند غیر نظامی و آوارگی حدود سه میلیون عراقی در فاصله سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۳ و وجود هزاران کودک بی‌سرپرست و میلیاردها دلار خسارت مالی می‌باشد. نتیجه: با استناد به دیدگاه‌های تحول یافته نظریه‌پردازان نومحافظه کار و مشوق اشغال عراق همانند فوکویاما که در مقاله «آمریکا بر سر تقاطع» می‌نویسد: «دولت بوش با حمله به عراق؛ خود آینده اش را پیش‌بینی کرد... توجیه ریختن خون‌ها و منابعی که آمریکا تاکنون در این راه داده بسیار سخت است. این نومحافظه کاران داخل و خارج دولت بوش بودند که بیش از هر گروه دیگری کاخ سفید را به دموکراتیزه کردن عراق و ایجاد خاورمیانه بزرگ تشویق کردند که اکنون شدت سرزنش می‌شوند. هیچگاه در تاریخ آمریکا به جز در پایان جنگ ویتنام، واشنگتن به این اندازه منزوی نبوده است.» می‌توان دو نتیجه‌گیری کرد:

اول: در سطح آمریکا- جریان نومحافظه کار که با مفاهیمی همچون تغییر رژیم‌ها، تک روی و برتری محض آمریکا عجین شده است نیازمند تفکرات جدیدی هستند و باید خود را بازتعریف کنند تا کاربرد قدرت برای پیگیری منافع و ارزش‌ها را به ابزاری علیه امنیت خود، منطقه و جهان مبدل نسازند. در غیر این صورت همان گونه که «اسطوره امپراتوری» را از دست داده‌اند شاید «فرصت خروج» را نیز از دست بدهند.

دوم: در سطح منطقه- ایجاد بنای آینده‌ای مطمئن در سایه همکاری‌های منطقه‌ای و با هدف دستیابی به «امنیت و اقتصاد همیارانه» مناسب‌ترین روش به منظور توسعه و پیشرفت متقابل منطقه می‌باشد، ایده متعالی که جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از کشورهای منطقه به آن باور دارند و روز به روز قدم‌های مستحکم تری در این مسیر برداشته می‌شود. سوم: در سطح جهانی- همکاری گسترده در سایه گفت‌وگو و تعامل سازنده با هدف نیل به عدالت بشری. (به دور از نظام سلطه)

ساختن عراقی دموکراتیک کاری آن‌چنان پیچیده است که تقریباً غیر قابل مدیریت است، بخشی به ساختار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی عراق باز می‌گردد و بخش دیگر به آمریکا مربوط می‌شود

کارنامه کلی آن در این زمینه جالب نیست لذا ما در منطقه نیازمند راه خروج هستیم و نه اسطوره امپراتوری.

پس از ۱۱ سپتامبر ایالات متحده با اتخاذ راهبرد حمله پیشدستانه، عزم خود را جزم نمود تا عراق را به الگوی به اصطلاح خاورمیانه بزرگ مبدل سازد و دموکراسی را از بغداد به کشورهای عرب منطقه تعمیم دهد، این طرح مهندسی اجتماعی در منطقه خاورمیانه نه تنها وضع را بهبود نبخشد، بلکه به دلیل عدم آگاهی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه و همچنین غرور و تکبر ناشی از پیدایش تصور «اسطوره امپراتوری آمریکا» اوضاع منطقه را در تمامی عرصه‌ها و بویژه عرصه امنیت با ناسامانی مواجه ساخت. نومحافظه کاران نشان دادند که خردمندانه از قدرت استفاده نکردند و کاربرد قدرت برای پیگیری منافع و ارزش‌ها را با تمایز قائل نشدن بین اهداف آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه، به ابزاری علیه امنیت منطقه و جهان مبدل ساختند.

امروزه نه تنها و جهان‌های بیدار منطقه و جهان، بلکه نظریه‌پردازان جنگ عراق و مبدعان به اصطلاح طرح خاورمیانه بزرگ نیز اذعان دارند که:

اولاً - آمریکا نمی‌تواند عراق را به یک دموکراسی به سبک غرب مبدل و از آنجا تلاش برای دموکراتیزه کردن منطقه خاورمیانه بزرگ را آغاز نماید.

ثانیاً - حافظه جهانیان گواهی می‌دهد که «مهندسی اجتماعی بلند پروازانه» ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ با عدم توفیق و خسارات